

## ولایت فقیه در ادوار هشت گانه اندیشه فقهی

mqorbani60@yahoo.com

Rasti2012m@gmail.com

مهدی قربانی / دکتری علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

محمود راست پسر / دانش آموخته سطح سه حوزه علمیه قم

پذیرش: ۹۷/۰۸/۱۱

دریافت: ۹۷/۰۲/۲۳

### چکیده

استوانه‌های فقهت شیعه در مسئله اصل «ولایت فقیه» هم‌نظر هستند و جانشینی فقیه جامع‌الشرایط را در زمان غیبت امام عصر<sup>ع</sup> به رسمیت شناخته‌اند. آنچه در همه دوره‌های فقهی، محور اتفاق نظر فقهاست، شئون مربوط به افتا، قضاوت و ولایت در امور حسبیه است، و در شئون مرتبط با ولایت عامه و نظم سیاسی، تفاوت نظر قابل انکار نیست. بعضی فقها، همه اختیارات حکومتی معصوم<sup>ع</sup> را برای فقیه اثبات می‌کنند، و برخی دیگر اختیارات فقیه را مقید به امور حسبیه - از قبیل سرپرستی ایام و... - می‌دانند. به نظر می‌رسد این اختلافات فقهی درباره اختیارات ولایت فقیه به سبب عدم ابتلای فقیهان به مسائل حکومتی بوده است؛ زیرا در دوره‌های گذشته، محدوده ولایت فقیه به گستردگی امروز نبوده و این نظریه، دوره به دوره بر حسب شرایط اجتماعی و سیاسی تطور پیدا کرده و از اجمال به تفصیل و از شئون مربوط به افتا و قضاوت و امور حسبیه عبور کرده، و به شئون مرتبط به نظم سیاسی رسیده است. این مقاله با رویکرد تحلیلی و با هدف بازشناسی آراء فقیهان معروف در هشت دوره فقهی، به اثبات نظریه «ولایت فقیه» می‌پردازد. پذیرش نظریه «ولایت مطلقه فقیه» از رهگذر تطورات فقهی از نتایج مهم این بحث است.

کلیدواژه‌ها: ادوار فقهی، ولایت فقیه، ولایت مطلقه فقیه.

## مقدمه

اصل «ولایت فقیه» با پیشینه و قدمت دیرینه، ریشه در اعماق کتب فقهی دارد. سنگربانان فقاقت به مناسبت‌های گوناگون در ابواب فقه، آن را مطرح کرده و در بوته نقد و بررسی نهاده‌اند؛ لیکن این مسئله به صورت مستقل و موضوعی در عرض دیگر موضوعات فقهی، تبویب و تنظیم نشده است. علت این امر، علاوه بر گستردگی آن در همه عرصه‌های فقهی، به مهاجوریت تاریخی مذهب تشیع برمی‌گردد. فقهای شیعه در روزگار غیبت، که دسترسی به معصوم میسر نیست، با اتفاق آراء، اصل ولایت فقیه را پذیرفته‌اند و ولایت او را به رسمیت شناخته‌اند.

اتفاق فقها درباره اصل ولایت فقیه از مسلمات فقه شیعه است و هیچ فقیهی را نمی‌توان یافت که ولایت فقیه را به‌طور کلی و از ریشه نفی کرده باشد، هرچند اختلاف نظر در محدوده اختیارات ولایت فقیه، امری غیرقابل انکار است.

این مقاله به طور فشرده و به مقدار لازم طبقه‌بندی جدید ادوار فقهی را تبیین می‌نماید. سپس از رهگذر تبیین ادوار فقهی، دیدگاه‌های فقهای معروف هر دوره را درباره ولایت فقیه ذکر و در نهایت، اصل ولایت فقیه را با دلایل عقلی و نقلی و دلیل اجماع ثابت می‌کند.

لازم به ذکر است که در دلیل اجماع، «اجماع محصل» در اثبات مدعا، مدرکی نخواهد بود؛ زیرا به نظر می‌رسد فقها در اجماع، بر اصل «ولایت فقیه»، به طور مستقل و قطع نظر از اخبار عمل کرده‌اند؛ از جمله، آیت‌الله خوئی تصریح دارد: «به‌طور کلی، هیچ اشکالی در ثبوت ولایت برای فقیه نیست؛ هم دلیلی نقلی و هم دلیل اجماع این مطلب را تأیید می‌کند» (خوئی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۵۸). علاوه بر این، در فرض مدرکی بودن اجماعات، اجماع بی‌اثر نیست، بلکه اجماع به عنوان یک «مؤید» برای سایر ادله محسوب می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ص ۸۷).

عده‌ای از فقها در اثبات اصل «ولایت فقیه»، با قطع نظر از دلایل نقلی، به دلیل عقلی و از باب توسعه در امور حسبیه استناد کرده‌اند (تبریزی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۳۱۷).

یادآوری می‌گردد که - بر حسب تتبع نگارندگان - فقها در همه دوره‌ها، اصل «ولایت فقیه» را پذیرفته و هیچ فقیهی درباره این اصل، تردید روا نداشته است؛ لیکن از باب نمونه و به خاطر ظرفیت محدود مقاله، فقط به ذکر کلمات فقهای معروف هر دوره بسنده می‌شود.

## مفهوم «ولایت فقیه»

«ولایت» واژه‌ای است که علاوه بر کاربرد لغوی، در حوزه‌های گوناگون علوم اسلامی، مانند کلام، فلسفه، فقه و عرفان نیز به کار رفته است. این واژه در باب‌های گوناگون فقه، مثل قصاص، وصایت، حجر، نکاح و مکاسب از واژه‌های رایج محسوب می‌شود.

«ولایت» در زبان عربی، از ماده «ولی» گرفته شده و برای آن معانی متعددی از قبیل «قرب»، «دوستی»، «یاری»، «قیام به کار»، «اختیاری» و «سرپرستی» ذکر شده است. افزون بر این، معنای «سلطنت و رهبری» را نیز برای این واژه ذکر می‌کنند (ر.ک. فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۹۶؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۴۰۱؛ طریحی، ۱۳۶۵، ج ۱ ص ۴۵۵). در یک تقسیم‌بندی کلی، معانی متعدد مزبور را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: ۱. قربت یا نزدیکی؛ ۲. محبت یا دوستی؛ ۳. نصرت یا یاری؛ ۴. حکومت یا تصدی امر.

در بحث «ولایت فقیه»، سه مفهوم ابتدایی «ولایت» مورد بحث نیست و آنچه از این واژه اراده شده است با مفهوم چهارم، یعنی حکومت یا تصدی امر ارتباط پیدا می‌کند (مؤمن، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۶).

بنابراین، در این اصطلاح، مراد از واژه «ولایت»، حکومت و زمامداری در امور مربوط به جامعه سیاسی است که در کلام برخی از فقهای دیگر نیز به صراحت به آن اشاره شده است (رحمان ستایش، ۱۴۲۵ق، ص ۵۴).

«فقیه»، از مشتقات واژه «فقه» در قرآن کریم و احادیث زیادی به کار برده شده است. مفهوم این کلمه در همه جا با تعمق و فهم عمیق همراه است. (عبدالرحمان، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۹؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۴).

«فقه» در اصطلاح، به دو معنا به کار رفته است: ۱. علم و آگاهی به مجموعه دین؛ ۲. دانش احکام و مقررات اسلامی.

طبق اصطلاح نخست، «فقه» عبارت است از: بصیرت کامل نسبت به کل دین و مجموعه آنچه خداوند برای هدایت بشر فرستاده است. این مجموعه شامل عقاید، اخلاق و احکام است. ولی بر اساس دومین معنای اصطلاحی، «فقه» علم به احکام و مقررات فرعی شرعی از روی ادله

است (عمیدزنجانی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۹۴؛ جعفریپیشه، ۱۳۸۰، ص ۱۲۶-۱۲۷). در بحث ولایت فقیه، به معنای دوم نظر شده است.

براین اساس، می‌توان گفت: در اصطلاح، «فقیه» به کسی گفته می‌شود

فضل‌بن شاذان، و یونس‌بن عبدالرحمان.

صاحب کتاب *موسوعه طبقات الفقهاء* در جلد اول، درباره فقهایی

زمان ائمه علیهم‌السلام بحث می‌کند و می‌نویسد:

علی‌بن ابی‌رافع از فقهایی شیعه و از خواص امیرالمؤمنین علیه‌السلام

می‌باشد و اولین کسی است که به دسته‌بندی و تنظیم

احادیث پرداخت و کتاب السنن و الاحکام و القضا یا را به

رشته تحریر درآورد (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۶).

محقق حلی در این خصوص در مقدمه *المعتبر* می‌نویسد: نظر به

اینکه فقهایی ما - رضوان‌الله علیهم - زیادند و ضبط آنها غیر مقدور

است، به تعدادی از آنها اشاره می‌کنم: حسن‌بن محبوب، احمدبن

ابی‌نصر بزنتی، حسین‌بن سعید (اهوازی)، فضل‌بن شاذان، یونس‌بن

عبدالرحمان، و... (حلی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۴).

این نکته درخور توجه است که در این دوره، فقها و مجتهدان

تحت‌الشعاع حضرات معصوم علیهم‌السلام بودند؛ زیرا از یک‌سو، مردم

حتی‌الامکان سعی می‌کردند به منبع اصلی علم و فقاہت دست

یابند، و از سوی دیگر، فقها نیز مشکلات فقهی خود را با ائمه

اطهار علیهم‌السلام در میان می‌گذاشتند و گاهی با پیمودن فرسنگ‌ها راه از

دانش بی‌پایان آنان مستفیض می‌شدند.

بنابراین، در این دوره، خاستگاه علم و فقاہت به معنای واقعی،

خود ائمه اطهار علیهم‌السلام بودند و شاگردان ایشان بیشتر نقش انتقال‌دهنده

احادیث و اخبار امامان معصوم علیهم‌السلام را برعهده داشتند.

نگاهی به حوزه فقه سیاسی نشان می‌دهد که بازشناسی آراء فقیهان

در مسئله ولایت فقیه در دوره تشریح و تبیین صورت نمی‌گیرد و رویکرد

فقیهان به موضوع «ولایت فقیه» از آغاز عصر غیبت شروع می‌شود.

آنچه در دوره تشریح و تبیین مطرح‌نظر قرار گرفت، بحث سیر تاریخی

ولایت فقیه و دلیل نقلی بر آن بود. از این‌رو، دلیل عقلی و دلیل اجماع بر

ولایت فقیه، از دوره‌های بعدی مورد توجه قرار می‌گیرد.

### دوره دوم: عصر محدثان

دوره محدثان از آغاز غیبت کبرا (۳۲۹ق) شروع شد و در زمان

ثقه الاسلام کلینی و شیخ صدوق نضج گرفت. این عصر دوره جمع

نصوص بود و نقل و تعبد به احادیث در سرلوحه فعالیت فقهی فقها قرار

داشت. آنان می‌کوشیدند از اخبار و احادیث معصومان علیهم‌السلام در برابر تحریف‌ها

که توانایی بالفعل برای استخراج احکام شرعی و قوانین کلی اسلام از منابع اولیه

آن، یعنی «کتاب سنت اجماع و عقل» داشته باشد (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۱۵۵).

پس از روشن شدن مفهوم «ولایت» و «فقیه»، می‌توان

براساس آن، واژه «ولایت فقیه» را چنین تعریف کرد: «ولایت فقیه

به معنای ریاست و زمامداری فردی است که می‌تواند با مراجعه به

منابع اسلامی، احکام و قوانین اسلامی را استخراج و استنباط کند».

### ولایت فقیه در ادوار هشت‌گانه فقه شیعه

بررسی یک موضوع در گستره تاریخ فقه شیعه با پیچیدگی‌های

خاصی مواجه است. در کنار تعداد زیاد فقیهان، آثار تألیف شده توسط

آنان نیز به قدری زیاد است که ذهن هر نویسنده و خواننده‌ای را متلاطم

می‌سازد. برای اینکه بتوانیم بر بخشی از این مشکل فائق آییم، به طور

فشرده و به مقدار لازم، طبقه‌بندی جدید ادوار فقهی را تبیین می‌کنیم،

سپس از رهگذر تبیین ادوار فقهی، دیدگاه‌های فقهایی معروف هر دوره را

درباره ولایت فقیه ذکر و در نهایت، اصل «ولایت فقیه» را به عنوان

«ارسال مسلمات» و موضوع مسلم فقهی ثابت می‌نماییم.

### دوره اول: عصر تشریح و تبیین

بی‌گمان، باید نخستین دوره فقه و فقاہت را دوران افتخارآمیز پیامبر

اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام دانست. این دوره از زمان پیامبر ختمی مرتبت

آغاز می‌شود و تا پایان غیبت کبرای امام عصر - صلوات‌الله‌علیه -

(۳۲۹ق) ادامه می‌یابد. دوره تشریح به مدت ۲۳ سال با بعثت پیامبر

اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آغاز و با رحلت آن حضرت پایان پذیرفت. دوره تبیین به

زمان ائمه اطهار علیهم‌السلام اختصاص دارد. در دوره تبیین، آیات قرآن و سنت

پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به وسیله آن بزرگواران تفسیر و تبیین می‌شد.

در فقه شیعه، دوره تشریح و تبیین، چندان محل بحث فقیهان

واقع نمی‌شود؛ زیرا در ادبیات فقه شیعه، پیامبر اکرم و امامان

معصوم علیهم‌السلام فقیه قلمداد نمی‌شوند، بلکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کانون تشریح و

امامان معصوم علیهم‌السلام مفسران شریعت به‌شمار می‌آیند. اما در میان

شاگردان ایشان، افرادی بودند که احادیث آنها را بدون دخل و

تصرف برای مردم بیان می‌کردند. فقهایی برجسته این دوره عبارتند

از: علی‌بن ابی‌رافع، ابو‌خالد کابلی، زراره‌بن‌اعین شیبانی، ابوبصیر،

حسن‌بن محبوب، احمدبن ابی‌نصر بزنتی، حسین‌بن سعید (اهوازی)،

فقیه را در کتب خود نقل کرده است. وی همچون کلینی، مشهوره ابي خديجه را در کتاب من لا يحضره الفقيه درباره ولایت فقیه ذکر می کند (صدوق، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۲)، و در همین کتاب از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند: «خداوند جانشینان مرا رحمت کند! پرسیدند: ای رسول خدا، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا نقل می کنند» (همان، ج ۴، ص ۴۲۰).

ملاحظات فوق نشان می دهد که فقیهان دوره اول در مسئله ولایت فقیه هم نظر بودند. اما چون دغدغه فقیهان این دوره نگه داری گنجینه های روایی و پاس داری از مرزهای عقیدتی و فکری شیعه بود، از طرح مباحثی فراتر از روایات خودداری کردند و نظریه «نیابت» را در قالب الفاظ روایات پی ریزی نمودند.

### دوره سوم: عصر آغازین اجتهاد

این دوره از وفات شیخ صدوق (۳۸۱ ق) شروع شد و تا وفات سید مرتضی (۴۳۶ ق) ادامه یافت. در این دوره، اجتهاد به برکت علم اصول، وارد گردونه دانش فقه گردید و فقهت رنگ استدلالی به خود گرفت و کتاب های اصولی به صورت مستقل نوشته شد. در این مقطع فقهی، گفتمان «نیابت عام فقها» از لابه لای کتب مدون روایی خارج شد و در سطور کتب استدلالی فقهی درخسید. در این عصر، ولایت فقیه در قالب الفاظی همچون «السلطان العادل» و «السلطان من قبل الائمة» مطرح شده است.

ابن عقیل عمانی (ح ۳۵۰ ق)، ابن جنید اسکافی (۳۸۱ ق)، شیخ مفید (۴۱۳ ق)، سید مرتضی (۴۳۶ ق) از طلایه داران عرصه فقهت در این دوره محسوب می شوند.

#### ۱. شیخ مفید (۴۱۳ ق)

شیخ مفید در کتاب المقننه درباره اجرای حدود الهی به وسیله فقها می نویسد: «قائم حدود شرعی به سلطان اسلام - که از طرف خداوند منصوب می شود - واگذار می گردد و آنان امامان معصوم ﷺ و حکام و امیرانی هستند که آنان نصب کرده اند. این منصب با امکان شرایط و حصول زمینه مناسب به فقهای شیعه واگذار شده است (مفید، ۱۴۱۰ ق، ص ۸۱).

عبارات مزبور دلالت روشنی بر مسئله «ولایت فقیه» در باب قضاوت دارد.

و دسیسه ها پاس داری کنند. در نتیجه، موضوعات فقهی در قالب نقل حدیث صورت می گرفت و فقیهان به استدلال های اصولی نمی پرداختند و تمام تلاش آنها معطوف به تبویب و دسته بندی احادیث بود.

در این عصر، فتاوی فقیهان منبعث از روایات ائمه اطهار ﷺ بود. به همین دلیل، در این مرحله، اندیشه نیابت و ولایت فقیه ریشه در اعماق منابع روایی شیعه دارد و فقها با عینک روایی به مسئله ولایت فقیه می نگردند. در چنین فضایی، اندیشه ولایت فقیه در قالب الفاظ روایات مانند «قضاوت»، «راویان احادیث»، «خلفایی»، «حرمة التحاکم الی الجور» و مانند آن مطرح می شود. در این دوره فقهی، نظریه «ولایت فقیه» به وسیله دو محدث معروف محملمبن یعقوب کلینی و شیخ صدوق در معتبرترین کتب روایی شیعه شکل گرفت. در ذیل، فراهایی از کلمات فقهی معروف این دوره را در این زمینه می آوریم:

#### ۱. کلینی (۳۲۹ ق)

ثقة الاسلام کلینی نخستین فقیه است که روایات اهل بیت ﷺ را از پراکندگی در آورد و باب مستقلی به آنها اختصاص داد. ایشان در کتاب الاصول من الکافی دو روایت مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابي خديجه را در زمینه ولایت فقیه ذکر می کند.

در باب اختلاف الحدیث، مقبوله عمر بن حنظله را از امام صادق ﷺ چنین نقل می کند: «به امام صادق ﷺ عرض کردم: دو تن از اصحاب ما درباره دین یا میراث نزاع دارند برای رفع نزاع، نزد سلطان جائز یا قضات منصوب از جانب وی می روند. آیا حکم آنها شرعی است؟ فرمودند: رجوع به آنها رجوع به طاغوت است. پرسیدم: به چه کسی مراجعه کنند؟ فرمودند: به کسی که احادیث ما را روایت می کند... همانا من او را بر شما حاکم قرار می دهم.» (کلینی، ۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۶۸).

وی در باب «کراهیه الارتفاع الی قضاة الجور»، مشهوره ابي خديجه را از امام صادق ﷺ ذکر می کند: «در منازعات و اختلافات، از رجوع به اهل جور پرهیزید، و به کسی مراجعه کنید که از علم قضاوت ما اهل بیت ﷺ بهره ای دارد... همانا من او را بر شما قاضی قرار می دهم.» (همان، ج ۷، ص ۴۱۲).

#### ۲. شیخ صدوق (۳۸۱ ق)

در این دوره، علاوه بر کلینی، شیخ صدوق نیز مستندات روایی ولایت

و مانند آن مطرح می‌شد. در اواخر این مرحله، به موازات استقرار حکومت صفوی، تحولات چشم‌گیری در اندیشه ولایت فقیه صورت می‌گرفت و این اندیشه به گفتمان تبدیل گردید.

بیان عبارت‌های فقهی این دوره می‌تواند به روشن شدن موضوع یاری رساند. در ادامه، فرازهایی از کلمات فقیهان معروف دوره چهارم را متذکر می‌شویم:

#### ۱. شیخ طوسی (۴۶۰ ق)

ایشان در مبحث «وصایا»، نقش فقه را در امور مسلمانان بیان کرده، می‌نویسد: هرگاه موصی الیه (شخصی که اجرای وصیت را بر عهده دارد) بمیرد، کسی که بر امور مسلمانان نظارت می‌کند، عهده‌دار انجام وصیت می‌شود؛ به این معنا که اگر در زمان حضور باشد، امام معصوم متولی امور وصیت می‌شود، و اگر در زمان غیبت باشد، فقهی در صورت امکان و حصول زمینه مناسب برای تصدی و اجرای حکم - عهده‌دار امور وصیت می‌شوند (طوسی، ۱۴۱۰ ق، ص ۶۰۸). همچنین در مبحث «زکات فطره» می‌نویسد: اگر امام معصوم حضور نداشته باشد، فقهای شیعه متولی امور زکات فطره می‌شوند (همان، ص ۱۹۳).

از عبارت‌های «کان لفقهاء آل محمد» و «حملت الی فقهاء شیعه» این مطلب قابل استفاده است که در غیاب امامان معصوم، فقهای شیعه، مسئول رسیدگی به امور مسلمانان هستند.

#### ۲. ابن‌دریس حلی (۵۹۸ ق)

ابن‌دریس حلی اولین فقیهی است که «فلسفه سیاسی» را وارد مبحث «ولایت فقیه» کرد و برای اثبات ولایت فقیه، از استدلال عقلی بهره گرفت. از نظرگاه وی، فلسفه ولایت و سرپرستی جامعه، اجرای منویات و دستورات شارع مقدس است و چنان که احکام الهی اجرا نشود، لغو است. در منظومه فقهی ابن‌دریس، متولی اجرای دستورات شارع، ائمه اطهار و در صورت غیبت یا عدم قدرت معصوم، فقیه جامع‌الشرایط عهده‌دار این مسئولیت خطیر می‌شود. ایشان می‌نویسد: مقصود شارع از «جعل احکام شرعی»، تنفیذ و اجرای آنهاست، و مجری احکام الهی ائمه اطهار هستند؛ زیرا آنان علم و شناخت کامل به احکام دارند و در مقام عمل از عصمت

فقرا (با امکان شرایط) به وضوح نشان می‌دهد که در آن عصر، محدوده ولایت فقیه به گستردگی امروز نبوده و فقیه از اختیارات حکومتی نداشته است.

#### ۲. سید مرتضی (۴۳۶ ق)

سید مرتضی نیز ضمن بحث مفصلی در مسئله ولایت، به مبحث «ولایت فقیه» توجه کرده، می‌نویسد: در زمان‌های گوناگون، فقها از طرف سلاطین ظالم، عهده‌دار مناصب دولتی بوده‌اند... در ظاهر، اعطای مناصب به فقها از سوی سلاطین ظالم صورت می‌گرفت؛ ولی در باطن، از طرف ائمه اطهار منصوب می‌شده‌اند... در حقیقت، علما از طرف ائمه اطهار در امور حکومتی دخل و تصرف می‌کردند (سیدمرتضی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۹۳).

دقت در عبارت «فی الباطن من قبل ائمه الحق» نشان می‌دهد که فقها اگرچه به حسب ظاهر از جانب سلاطین جور متولی امور می‌شوند، ولی در ولایت و تصرف، از طرف امامان معصوم اذن دارند. بدین سان، عبارت‌های فوق بیانگر این نکته است که فقهای دوره سوم در مسئله «ولایت فقیه» هم‌عقیده بودند و ولایت فقه را یقینی تلقی می‌کردند.

#### دوره چهارم: عصر رشد و تکامل اجتهاد

این دوره از زمان شیخ طوسی (۴۶۰ ق) آغاز شد و تا قرن یازدهم (ظهور اخبارگری) ادامه یافت. در این مرحله، فقه شیعه توسعه و تکامل یافت و تفریعات و تطبیقات فقهی وارد فضای اجتهاد شد و فروع فقهی به اصول بازگشت داده شد و قواعد کلی بر مصادیق خارجی منطبق گشت. برای اولین بار، آراء فقهی شیعه در کنار آراء اهل سنت قرار گرفت. طلایه‌دار فقهی این مرحله، شیخ الطائفه، شیخ طوسی، است. وی توانست در برابر فقه اهل تسنن به فقه شیعه استقلال دهد.

فقیهان دوره چهارم هم‌سخن با یکدیگر، بر مسئله «ولایت فقیه» اتفاق داشتند، هرچند در این دوره هم بعضی فقیهان به صورت اجمال و برخی دیگر به تفصیل، به موضوع «ولایت فقیه» پرداخته‌اند. در این دوره، کاوش‌های فقیهانه در باب ولایت فقیه، در محدوده وصیت، زکات فطره، قضاوت و مانند آن انجام می‌گرفت. در این بستر فقهی، مباحث ولایت فقیه در قالب واژه‌هایی همچون «فقهاء آل محمد»، «نیابة العادل»، «الفقیه المأمون»، «نواب الامام»

برخوردارند (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۵۳۹-۵۳۷).

روایت عمر بن حنظله (محمد بن حسن حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۰) به دلیل اجماع استناد کرده است. ایشان در مبحث وصیت آورده است که در صورت لزوم اجتماع دو وصی، حاکم می‌تواند آن دو را بر اجتماع مجبور کند؛ زیرا «ولایت حاکم اسلامی، امری اجماعی است» (همان، ج ۲، ص ۶۳۲) این مطلب گویای آن است که ولایت فقیه در عصر غیبت، امری اتفاقی است.

ایشان در ادامه، بر نیابت عامه فقیه در عصر غیبت تأکید دارد: فقیه واجد شرایط باید اجرای احکام الهی را بر عهده گیرد و اقامه حدود کند این ولایت از باب امر به معروف و نهی از منکر است و وجوب آن بر فقیه واجد شرایط متعین می‌شود حتی اگر از طرف حاکم جائز منصوب باشد (همان).

اشارات مزبور، تبیین دقیقی از فقیه نواندیش/ابن‌ادریس حلی در باب ولایت عامه فقیه است و به روشنی فهمیده می‌شود که در ارتکاز ذهنی/ابن‌ادریس، هدف از جعل و تشریح احکام الهی، تنفیذ و اجرای آنهاست و ائمه اطهار<sup>علیهم‌السلام</sup> و فقهای مأذون از طرف آنها مجری احکام هستند.

#### ۶. شهید اول (۷۸۶ ق)

شهید اول، از اعظم فقهای قرن هشتم است که در نوشته‌های خود، به ولایت فقها تصریح کرده است. ایشان در امر قضاوت، متذکر این امر شده است: در زمان غیبت، قضاوت فقیه جامع‌الشرائط نافذ است و مراجعه به قضات جور، معصیت محسوب می‌شود (شهید اول، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۸۹). این فقیه پرآوازه در کتاب *غایة المرام*، تصریح کرده که فقیه، منصوب از طرف امام<sup>علیه‌السلام</sup> است: «الفقیه منصوب من قبل الإمام...» (همان، ج ۱، ص ۱۶۴).  
از کلمات بالا، به روشنی استفاده می‌شود که ولایت فقیه از مبانی و اصول خدشه‌ناپذیر این فقیه فرزانه به‌شمار می‌رود.

#### ۳. محقق حلی (۶۷۶ ق)

با کاوش در عبارت‌های فقهی محقق حلی، به دست می‌آید که وی همچون شیخ طوسی و ابن‌ادریس، حق ولایت برای فقیه قایل است. ایشان می‌نویسد: «در صورتی که در جامعه مؤمن، اختلافی رخ دهد و دسترسی به امام معصوم نباشد، یا امام از قدرت اجرایی برخوردار نباشد، تنها مرجع رسیدگی به اختلافات، فقیه است» (حلی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۲۳).

#### ۷. محقق کرکی (۹۴۰ ق)

محقق کرکی از اکبر فقهای دوره چهارم است که در بسط نظریه «ولایت فقیه» سهم بسزایی دارد به برکت این فقیه سترگ فقه شیعه از مرحله نظر به مرحله عمل گذر کرد وی برای اولین بار، درباره ولایت فقیه به طور صریح و مبسوط بحث کرد ایشان عموم نیابت را برای فقیه از راه دلیل اجماع اثبات می‌کند و می‌نویسد: فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه جامع‌الشرائط در زمان غیبت، تمام اموری که نیابت در آن دخیل است (فی جمیع ما للنیابة فیه مدخل)، از طرف ائمه معصوم<sup>علیهم‌السلام</sup> منصوب شد (کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۴۲).  
ایشان در کتاب *جامع المقاصد*، نیابت کلی فقیه را در همه شئون مدنظر قرار داده، می‌نویسد: فقیه، «نایب عام امام معصوم<sup>علیه‌السلام</sup>» نامیده می‌شود؛ زیرا فقیه بر وجه کلی از طرف امام معصوم<sup>علیه‌السلام</sup> منصوب شده است (منصوب علی وجه کلی) (کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۶۶).  
از عبارات «فی جمیع ما للنیابة فیه مدخل» و «منصوب علی وجه کلی» به صراحت به دست می‌آید که وی نیابت و ولایت فقیه را در همه شئون مطمح‌نظر قرار داده است.

#### ۴. علامه حلی (۷۲۶ ق)

از عبارت‌های علامه حلی، می‌توان دریافت که موضوع «ولایت فقیه» دغدغه فقهی ایشان بوده است. ایشان می‌نویسد: حکم فقیه مأذون از طرف امام معصوم<sup>علیه‌السلام</sup> نافذ است و یاری او بر اقامه حدود الهی بر همگان واجب است (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۳۹). وی همچنین در باب زکات فطره می‌نویسد: پرداخت زکات فطره به امام یا نایب امام، مستحب است؛ زیرا امام<sup>علیه‌السلام</sup> نسبت به موارد مصرف آگاه‌تر است. اگر پرداخت زکات فطره به امام<sup>علیه‌السلام</sup> ممکن نباشد، فقیه مأذون از طرف امام، این مسئولیت را بر عهده می‌گیرد؛ زیرا فقها نسبت به موارد مصرف آگاه‌تر و نواب امام هستند (حلی، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۰۱).  
عبارات فوق تمام اندیشه علامه حلی را در باب «ولایت فقیه» نشان می‌دهد. ایشان ولایت بر اجرای احکام شرع و سرپرستی جامعه اسلامی را برای فقیه به عنوان نایب امام معصوم<sup>علیه‌السلام</sup> ثابت می‌کند.

#### ۵. فخرالمحققین (۷۷۱ ق)

مرحوم فخرالمحققین برای اثبات ولایت فقیه در عصر غیبت، علاوه بر

## ۸. شهید ثانی (۹۶۵ ق)

از دیگر فقهای معروف این دوره، شهید ثانی است که به موضوع ولایت فقیه عنایت کرده است. ایشان در کتاب *مسالك الافهام* معتقد است که سلطان عادل در امام معصوم<sup>ع</sup> و نایب خاص و عام (فقیه) او متعین است (شهید ثانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۳۰). وی درباره فقیه در باب نماز جمعه می‌فرماید: فقیه از طرف امام<sup>ع</sup> به نیابت عام، منصوب شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۸۸). از عبارت «نیابت عام» معلوم می‌شود که شهید ثانی ولایت عامه فقیه را پذیرفته است.

## ۹. مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

مقدس اردبیلی، فقیه نواندیش در دوره تکامل اجتهاد، با تبیین بدیع و نوآوری در استدلال، موضوع «ولایت فقیه» را با رهیافت عقلی به صورتی جامع‌تر نسبت به فقهای پیشین موضوع بحث قرار داده و مستند ولایت فقیه در نظر ایشان، اولاً دلیل عقلی است. ثانیاً، بدون ولایت فقیه، نظم عمومی جامعه اسلامی مختل می‌شود و زندگی اجتماعی با مشکلات و سختی‌هایی روبه‌رو می‌شود و عقل و شرع چنین پیامدهایی را نمی‌پذیرد (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۲، ص ۲۸).

رهاورد تأمل در عبارات فقهای این دوره، این نکته ظریف است که امامان معصوم<sup>ع</sup>، مسئول اصلی اداره جامعه اسلامی هستند و در صورت نبود معصوم<sup>ع</sup> وظیفه فقهیست که به امور مسلمانان رسیدگی کنند. لیکن فقهای عظام به سبب فضای حاکم بر دوره چهارم، نتوانستند آشکارا به این مطلب، اشارات فقیهانه داشته باشند و بر حسب شرایط سیاسی و اجتماعی هر دوره، به مبحث «ولایت فقیه» توجه کردند، و فقط از دوران مرحوم محقق کرکی، به خاطر حمایت حکومت صفویه، بستر مناسبی برای این مبحث فراهم گشت.

## دوره پنجم: عصر رکود و افول اجتهاد

جریان فقه امامیه به برکت مکتب شیخ طوسی، فرایند استعلایی منهج استدلال و استنباط فقهی را با شتابی فزاینده گذرانید، تا اینکه در قرن یازدهم، با ظهور مکتب «اخباری‌گری» از سرعت این جریان کاسته شد. سردمدار این جریان پرخروش، محمد امین استرآبادی (۱۰۳۶ ق) بود. وی بر این باور بود که منبع استنباط احکام شرعی منحصر در کتاب و سنت است و استفاده از قواعد علم اصول در استنباط احکام شرعی سبب می‌شود که احادیث اهل بیت<sup>ع</sup>

اهمیت لازم خود را از دست بدهند. این نحله فقهی تا فوت شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۶ ق)، صاحب کتاب *الحدائق الناضرة* ادامه داشت. بزرگان فقهت در عصر حدیث‌گرایی بر مسئله ولایت فقیه اتفاق نظر دارند. در این دوران، نظریه «ولایت فقیه» با دست‌مایه‌ای غنی از ادراک روایی، بر تفکر فقیهان سایه افکنده بود و فقها به گونه‌ای مستدل به عموم نیابت در شئون گوناگون جامعه تصریح کرده‌اند. آنچه در این دوره، موجب اعجاب و شگفتی می‌شد، نگرش عقل‌گرایانه به مسئله «ولایت فقیه» در عبارات‌های فقهی مرحوم فیض کاشانی بود. در اینجا، فراهایی از عبارات‌های فقهای اخباری را در این زمینه می‌آوریم.

### ۱. فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

فیض کاشانی یکی از فقهای معروف مکتب «اخباری‌گری» است که با روش ابتکاری خود، زوایا و ابعاد موضوع «ولایت فقیه» را روشن ساخت. نظرات ایشان زمینه‌ساز تحول در باب ولایت فقیه گردید. وی در بررسی موضوع «ولایت فقیه» از «دلیل عقلی» بهره گرفت و اساس استدلال خود را «قاعده لطف» قرار داد. به عقیده ایشان، وجوب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تعاون بر نیکی، حکم بین مردم، اقامه حدود و تعزیرات و سایر سیاسات دینی از ضروریات دین است. این امور مهم، «قطب اعظم» دین محسوب می‌شود که اگر تعطیل گردد، نبوت تعطیل و دین مضمحل می‌شود و فساد و گمراهی در دین ایجاد شده، شهرها نابود می‌گردد، و اجرای این امور، مخصوص زمان حضور معصوم<sup>ع</sup> نیست و فقهای شیعه در زمان غیبت به دلیل نیابت، عهده‌دار اجرای امور مذکور می‌شوند (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ ق، ج ۲، ص ۵۰).

تأمل در سیاق استدلال فیض کاشانی چنین می‌نماید که فقیهان در عصر غیبت، به دلیل نیابتی که از امام معصوم<sup>ع</sup> دارند، متولی اداره جامعه اسلامی هستند.

### ۲. فاضل هندی (۱۱۳۷ ق)

فاضل اصفهانی افزون بر استناد به مقبوله عمر بن خطاب و مشهوره ابی‌خدیجه در اثبات ولایت فقیه (فاضل اصفهانی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۰، ص ۷)، در مواردی، از عموم ولایت برای فقیه سخن می‌گوید. ایشان در باب احکام اموات، ولایت حاکم شرع را بر اقامه نماز میت در صورت فقدان صلاحیت ولی، چنین مطرح می‌کند: در صورت فقدان

«ولایت فقیه» ضابطه‌مند و روش‌مند گردید. مسئله ولایت فقیه در این دوره، به طور مستقل مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت. در این دوره، گفتمان «فقیه - حاکم» شکل گرفت که به موجب آن، نگاه حداکثری به ولایت فقیه با صراحت بیشتری مطرح‌نظر قرار گرفت. در این زمینه، دیدگاه فقهای معروف این دوره را مرور خواهیم کرد:

### ۱. وحید بهبهانی (۱۲۰۵ ق)

وحید بهبهانی نخستین فقیه‌ای است که درباره شئون گوناگون فقیه به طور مستقل بحث کرده است. این فقیه نامدار ۳۳ فایده (وظایف محول شده به فقیه) از کتاب *فوائد حائریه* را به این مقوله اختصاص داده است. ایشان درباره عناوین گوناگون مجتهد می‌نویسد: «مجتهد»، «فقیه»، «قاضی» و «حاکم شرع» عناوینی هستند که بر شخص واحد اطلاق می‌گردد. از آن نظر که فتوا می‌دهد، مجتهد است. از آن‌رو که رفع خصومت می‌کند، قاضی خوانده می‌شود. حاکم شرع است؛ چون بر بسیاری از امور، مانند ایتم و غایبان ولایت دارد (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ ق، ص ۴۹۹).

سپس به تأملات اجتهادی ادامه می‌دهد و با روشی نو، از منظر ژرف، مسئله «ولایت فقیه» را کاویده، چنین می‌نویسد: انتظام امر معاش و معاد مردم به حاکم شرع وابسته است و حکمش بر همه مقلدان، غیرمقلدان و مجتهدان لازم‌الاتباع است؛ زیرا حاکم شرع منصوب و نایب از امام معصوم<sup>ع</sup> است و به دلیل اینکه پایداری نظام جز با اطاعت حاکم شرع محقق نمی‌شود (همان، ص ۵۰۲).

ملاحظات فوق، آشکارا تفکرات وحید بهبهانی را درباره ولایت فقیه با استناد به لزوم نظم و انتظام در جامعه اسلامی نشان می‌دهد.

### ۲. شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (۱۲۲۷ ق)

مرحوم کاشف‌الغطاء یکی دیگر از اکابر و اعظام این دوره است. با سیری در کتاب *کشف‌الغطاء*، به روشنی استفاده می‌شود که اعتقاد به ولایت فقیه از مبانی و اصول خدشه‌ناپذیر این فقیه پرآوازه محسوب می‌شود. غاصب انگاشتن حکومت سلاطین در زمان غیبت و در عین حال، اصل «همکاری مصلحت‌اندیشانه با حکومت جور» به منظور حفظ بیضه اسلام، در مرکز ثقل نظام فکری کاشف‌الغطاء قرار داشت. از این منظر، ایشان با صراحت بیان می‌کند: سلطانی که منصوب فقها و مأذون از جانب آنان نباشد، حکومتش مشروعیت ندارد (کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۳۸۵).

صلاحیت ولیّ میت برای اقامه نماز میت، اقرب این است که اذن حاکم شرع لحاظ شود؛ زیرا حاکم شرع در مناصب شرعی، ولایت عام دارد (عموم ولایت فی المناصب الشرعیه) (همان، ج ۲، ص ۳۲۱). نکته قابل تأمل در این عبارت، فقره «عموم ولایت فی المناصب الشرعیه» است. این فراز تعلیل عامی است که ولایت عامه انتصابی فقیه را به روشنی نشان می‌دهد.

### ۳. شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۶ ق)

محدث بحرانی یکی دیگر از فقیهان برجسته مکتب «خباری»، صاحب کتاب *الحقائق الناصره* است. وی محدثی معتدل و فقیه‌ای محقق بود که با اعتدال و وسعت‌نظر وی، افراط‌گری نحلّه «خباری» پایان یافت و فوران این حرکت فروکش کرد.

ایشان در یک عبارت کلی، ولایت فقیه را اثبات و محدوده اختیارات فقیه را در مثلث «فتوا، قضاوت و حقوق الهی» ترسیم کرد. وی می‌اندیشد: به‌طور کلی، از اخبار و روایات، سه منصب برای فقیه اثبات می‌شود: افتاء، قضاوت و هر آنچه متعلق به حقوق الهی است (و کذا ما یتعلّق بالحقوق الالهیه) (بحرانی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۳، ص ۲۶۱). عبارت «کذا ما یتعلّق بالحقوق الالهیه»، وسعت نظر وی را نسبت به موضوع ولایت فقیه نشان می‌دهد. بی‌گمان، نظریه ایشان، سازگار با نیاز زمان است و زمینه‌های سیاسی - اجتماعی آن در بسط و توسعه مفهوم «ولایت فقیه» نقش بسزایی دارد.

آنچه از سطور فقهای عصر اخباری‌گری برداشت می‌شود این است که مبحث «ولایت فقیه» در دوره رکود و جمود فقهی، با خمیرمایه استدلالی و عقلی، صیغه اتفاق به خود گرفت.

### دوره ششم: عصر احیای اجتهاد

پیش‌قراول فقهای این دوره، مرحوم وحید بهبهانی (۱۲۰۵ ق) است. او با استعداد و نبوغ وافر خود، بساط مکتب «خباری» را پس از سال‌ها حکومت بلامنازع بر فقه شیعی، درهم پیچید و به گونه‌ای منطقی و مستدل، فقه شیعه را به چرخش درآورد و آن را به دور جدیدی از تجربه و توسعه وارد کرد. این حرکت فقهی تا زمان شیخ مرتضی‌انصاری (۱۲۸۱ ق) ادامه یافت.

در دوره‌های قبل، مسئله «ولایت فقیه» به طور پراکنده در لابه‌لای مباحث فقهی مطرح می‌شد. اما در این دوره فقهی، نظریه



فقه شیعه و راه پیمای بلندای قلّه فقاقت، در دانش فقه قلم بر کشید و با ژرف کاوی های فقیهانه، مسئله «ولایت فقیه» را با دلیل عقلی و دلیل اجماع مورد عنایت قرار داد.

ایشان در کتاب *جواهر الکلام*، که به حق باید آن را «دائرة المعارف فقه شیعه» خواند، می نویسد: استوانه های مذهب همچون ابن زهره و ابن ادریس به ولایت فقیه حکم کرده اند؛ دلیل ولایت فقیه، اجماع و لزوم اختلال نظم عمومی و ایجاد هرج و مرج - در صورت عدم اعتقاد به ولایت فقیه - است و کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نچشیده است و رمز کلمات ائمه معصوم علیهم السلام را نفهمیده است (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۱، ص ۳۹۷).

وی همچنین درباره اهمیت و جایگاه ولایت فقیه قلم فرسایی کرده، می نویسد: اگر به عموم ولایت فقیه قایل نشویم، بسیاری از امور شیعیان تعطیل می شود (همان). در نهایت، با قاطعیت، موضوع ولایت فقیه را از ضروریات و بی نیاز از دلیل می داند: «و بالجمله فالمسأله من الواضحات التي لا تحتاج الى أدله» (همان).

بنابراین، صاحب جواهر با طرح ابعاد تازه ای از نظریه «ولایت فقیه» در روند شفافیت بخشی و تکامل رهیافت ولایت فقیه سهم وافر دارد. با توجه به مطالب بالا، می توان به این جمع بندی رسید که فقهای این دوره همچون دوره های قبل، بر مسئله «ولایت فقیه» اتفاق نظر دارند. منتها در این دوره، قلمرو و اختیارات ولایت فقیه، با توجه به تغییر شرایط اجتماعی - سیاسی و پیچیده تر شدن مسائل حکومتی، به طور گسترده و مستقل مورد توجه فقها واقع شد.

#### دوره هفتم: عصر تحول اجتهاد

این مرحله از زمان شیخ مرتضی انصاری آغاز شد و تا زمان امام خمینی علیه السلام ادامه داشت. در این دوره، تحول چشم گیری در استدلالات فقهی پدید آمد. قافله سالار این مرحله، مرحوم شیخ مرتضی انصاری است که با نظرات ژرف بینانه و ابتکارات اصولی، مانند مبحث «قطع و حجیت ظهور» و دلیل عقل و بنای عقلا روح تازه ای در مباحث فقهی دمید. در این پویای فقهی، فقهای سترگی همچون محمد کاظم خراسانی، میرزا محمد حسین نائینی، حاج آقا حسین بروجردی، و فقیهانی دیگر قدم به عرصه تحقیق و دقت نظر در مبانی فقهی و اصول استنباط نهادند.

در این دوره، واکاوی و کاوش های اساسی در موضوع «ولایت

همچنین در جای دیگر، اذن مجتهد را در تعیین قاضی یا شیخ الاسلام شرط دانسته، می نویسد: برای رئیس مسلمین جایز نیست قاضی یا شیخ اسلام را بدون اذن مجتهد منصوب کند، و بر او واجب است که به مجتهد رجوع نماید (همان، ص ۴۳۱).

با توجه به مطالب یاد شده، اعتقاد کاشف العطاء به ولایت فقیه و غیر مشروع دانستن سلطنت سلاطین بدون اذن مجتهد، آشکار می شود.

#### ۳. ملا احمد نراقی (۱۲۴۵ق)

مرحوم ملا احمد نراقی یکی از شاخص ترین فقهای است که همه ابعاد مسئله ولایت فقیه را با نظم و نسق خاصی بررسی کرده است. او در این امر، گوی سبقت را برده و ولایت فقیه را به صورت یک نظریه جامع فقهی، سامان دهی و ارائه داده است. پس از نراقی، تحولی بس بزرگ در فقه الحکومه به عمل آمد؛ به گونه ای که بسیاری از فقها، مباحث ولایت فقیه را بر محور مباحث نراقی تنظیم کرده اند. این فقیه نامدار در کتاب *گران سنگ عوائد الایام*، که دارای ۸۸ عانده فقهی و اصولی است، یک عانده را به عنوان «عانده فی بیان ولایة الحاكم و ما له فيه الولایه» به ولایت فقیه اختصاص داده و زوایای این اندیشه را با ژرف کاوی های عالمانه به گونه ای مستقل و منسجم به بحث گذاشته است.

ایشان مسئله ولایت فقیه را در دو مقام بررسی می کند: در مقام اول، مستندات روایی مسئله را مطرح می کند؛ و در مقام دوم به تبیین شئون و اختیارات ولی فقیه می پردازد. در مقام دوم، در توضیح گستره ولایت فقیه، در دو محور بحث می کند: در محور اول، بر این باور است که تمام اموری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام در آنها ولایت دارند، به فقیه عادل انتقال پیدا می کند، مگر آنکه اجماع یا نصی بر خلاف آن داشته باشیم. در محور دوم، با نگرش عقل گرایانه بر این نکته تأکید دارد که به حکم عقل و شرع، تأمین معاش و معاد جامعه اسلامی در زمان غیبت بر عهده فقیه گذاشته شده است (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۵۳۶).

چنان که ملاحظه می شود، مرحوم نراقی ولایت علی الاطلاق فقیه را در امر حکومت می پذیرد.

#### ۴. صاحب جواهر (۱۲۶۶ق)

فقیه سختکوش، شیخ محمد حسن نجفی، از شخصیت های بزرگ

فقیه»، مانند سایر مسائل فقهی صورت گرفت. در این برهه فقهی، مباحث فقهی، در مقایسه با گذشته، بیشتر معطوف به منصب سیاسی فقیه بود. از این رهگذر، دامنه اختیارات ولایت فقیه در مرتبه حاکمیت سیاسی، بدون هیچ ابهامی مورد دقت نظر قرار گرفت و در رأس تأملات فقیهان در مباحث مربوط به اختیارات فقهی قرار گرفت. در این دوره، تلقیات فقهی در نظریه «ولایت فقیه»، عمدتاً بر رهیافت عقلی و سیره نبوی و علوی متمرکز بود.

### ۱. شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱ق)

اندیشه شیخ انصاری هنوز هم بر جوامع فقهی تشعشع دارد و همچنان اساس کار فقه و اصول فقه شیعی است. شیخ انصاری با نبوغ خارق العاده خویش، چهره فقه شیعه را بکلی دگرگون ساخت و با موشکافی‌ها و دقت‌های بی‌نظیر، آن را به میزان زیادی بسط داد. وی موضوع «ولایت فقیه» را از مشهورات فقهی قلمداد می‌کند. ایشان در کتاب *المکاسب*، بحث «ولایت فقیه» را مطرح و مناصب سه‌گانه «فتاء»، «قضاوت» و «ولایت تصرف در اموال و انفس» را برای فقیه عنوان می‌کند (انصاری، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۱۴). ایشان ثبوت منصب افتا و قضا را برای فقیه مسلم می‌داند (همان)، و در بررسی منصب «ولایت تصرف در اموال و انفس»، از دو نوع ولایت «استقلالی» و «اذنی» بحث می‌کند، و در بررسی مستندات ولایت استقلالی (استقلال فقیه در تصرف)، ادله اثبات چنین ولایتی را فقط برای معصوم<sup>ع</sup> ثابت می‌داند و لسان آن ادله را برای فقیه، قاصر دانسته، می‌نویسد: این اخبار در مقام بیان وظیفه<sup>ع</sup> علما در بیان احکام شرعی است (همان، ص ۲۱-۲۳). اما در خصوص «ولایت اذنی» (تصرف فقیه با اذن معصوم<sup>ع</sup>)، اختیارات فقیه را محدود به اموری می‌داند که مشروعیت ایجاد آنها در خارج اجتناب‌ناپذیر باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر فقیه هم وجود نداشته باشد، مردم باید آن کارها را انجام دهند (همان، ص ۲۴). سرانجام، در خصوص «ولایت اذنی» فقیه، اثبات چنین ولایتی را برای فقیه مشکل می‌داند و جمله معروف «دونه خرط القناد» را بیان می‌کند (همان، ص ۳۰). به‌رغم این مطلب، ایشان به شهرت آن اعتراف کرده، می‌نویسد: «لکن المسأله لاتخلو عن اشکال و ان كان الحكم به مشهوراً» (همان، ص ۲۸).

ولی این دیدگاه شیخ در کتاب *المکاسب*، همه حقیقت را ترسیم نمی‌کند آنچه در مجال حکومت و ولایت عامه فقیه در دیدگاه شیخ

*اعظم انصاری* بسیار راهگشاست، مراجعه به کتاب *القضاء و الشهادات* ایشان و بررسی دیدگاه شیخ در این باب است. وی در این کتاب، ولایت عامه فقیه را در تمام امور جامعه اسلامی پذیرفته، می‌نویسد: متبادر از لفظ «حاکم» در مقبوله عمر بن حنظله (فائی قد جعلته علیکم حاکماً)، همان «المتسلط علی الأطلاق» است؛ یعنی فقیه سلطه مطلق در همه امور جامعه دارد. این کلام نظیر گفتار سلطان و حاکم عرفی است که به اهل شهری بگوید: «من فلان شخص را بر شما حاکم قرار دادم». از این تعبیر استفاده می‌شود که سلطان، فلان شخص را در همه امور کلی و جزئی، که مربوط به حکومت و مردم است، حاکم و مسلط قرار داده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۴۸).

این سخنان از قلم شیخ *اعظم انصاری* در کتاب قضا نمایان شده و این همان حلقه مفقوده‌ای است که ما را در اثبات ولایت عامه فقیه، یاری می‌کند.

### ۲. محمدکاظم خراسانی (۱۳۲۹ق)

یکی از پیشروان مکتب تحول، *آخوند خراسانی* است که ژرف‌نگری در استدلال را با ایجاز‌گویی در عبارت، مزوج کرد. مرحوم *آخوند* در حاشیه‌ای بر *المکاسب شیخ انصاری*، به مسئله «ولایت فقیه» پرداخته و در نظرات شیخ مناقشه و تردید کرده است. صاحب *کفایه* پس از آنکه مستندات روایی ولایت فقیه را از اثبات مدعا ناتمام و روایات را بر مقام افتا حمل کرده، با استفاده از دلیل عقلی، ولایت فقیه را اثبات می‌کند. ایشان بر این باور است که شارع باید برای اداره امور مربوط به حکومت، از قبیل اقامه نظم و امنیت، حاکمی را نصب کند و فقیه، قدر متیقن، از میان کسانی است که احتمال داده می‌شود مباشرت یا اذن و نظر او در اداره این امور معتبر باشد. (خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۶). بدین‌روی، *آخوند خراسانی* در سلک مجمعین ولایت فقیه قرار می‌گیرد و با تقریر عقلی، ولایت را بر فقیه اثبات می‌کند.

### ۳. میرزا محمدحسین نائینی (۱۳۵۵ق)

محقق نائینی، نظریه‌پرداز دوران مشروطه - هرچند به دلیل عدم امکان تشکیل حکومت فقیه، به حکومت مشروطه با نظارت فقهی رضایت داد - در کتاب *تنبيه الامه و تنزيه المله*، مسئله «ولایت عامه فقیه» را مطرح نموده و نسبت به آن امعان نظر کرده، چنین می‌نویسد:

اهمیت وظایف راجع به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور و حسیبه از اوضح قطعیات است. لهذا، ثبوت نیابت فقهی

از اموری همچون سرپرستی ایتام و اموال غایبان، گذر کرد و با مسائل اجتماعی - سیاسی پیوند خورد. از این‌رو، تحول عمیقی در ساحت فقه، به‌ویژه در حوزه فقه سیاسی شیعه، به وجود آمد و گزاره‌های سیاسی و اجتماعی فقه شیعه از قلمرو نظری بر بام عمل نشست و فقه ماهیت فرافردی پیدا کرد.

#### ۱. مکتب امام خمینی (ق ۱۴۰۹)

به درستی، می‌توان بزرگ‌ترین ویژگی امام خمینی را در میدان فقه و فقاقت، زنده کردن و به میدان آوردن بعد اجتماعی فقه در کنار بعد فردی آن دانست. معمار بزرگ انقلاب اسلامی ایران اولین فقیه‌ی است که در عصر غیبت، نظام مبتنی بر ولایت فقیه را پایه‌گذاری کرد و نظریه «ولایت فقیه» را، که در لایه‌لای کتب فقهی محبوس شده بود، به عرصه اجتماع آورد.

کاوش در آثار ایشان، این حقیقت را نشان می‌دهد که به برکت این اندیشه مبارک، نگاه و نگرش نوینی در ساحت فقه احیا شده است. رویکرد امام راحل به فقه، رویکرد توسعه یافته است. رهنمودهای اجتماعی سازوار با زمان و مکان در اندیشه ایشان، بیانگر رگه‌های واقع‌گرایی در اندیشه فقهی اوست. او از بلندای فقه، دامن فقاقت به هر طرف گسترده و در سایه بازیافت‌های فقهی، حیات فردی و سیاسی جامعه اسلامی را با شریعت برابر ساخت. از این منظر، فقه در اندیشه ایشان، به نظریه واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور، بازتعریف می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۹۸).

پایه استدلال امام راحل بر این حقیقت استوار است که تمام اختیارات حکومتی پیامبر اکرم و امامان برای حاکم فقیه ثابت است؛

همه اختیارات پیامبر اکرم و امامان معصوم در عرصه حکومت و سیاست به فقیه عادل منتقل می‌شود و هیچ فرقی بین آنها و فقیه نیست؛ زیرا حاکم و والی - هر کس باشد - مجری احکام شرعی و اقامه‌کننده حدود الهی است (موسوی خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۶۲۶).

نتایج حاصل از چنین نگرشی حایز اهمیت بسیار است؛ به‌گونه‌ای که در مشرب فقهی امام خمینی، ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را - حتی به اجمال - دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد، آن را به تصور آورده،

و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود (نائینی، ۱۳۷۸، ص ۷۸).

ایشان در کتاب *المکاسب و البیع* هم به این مسئله اشاره کرده، می‌نویسد:

در وقوع چنین ولایتی برای غیر معصوم اجمالاً شکی نیست؛ همان طوری که سیره نبی بعد از گسترش اسلام بر این مطلب دلالت می‌کند، و همچنین سیره امیرالمؤمنین در زمان خلافتش بر این مسئله دلالت دارد؛ زیرا آن حضرات افرادی را در شهرها به عنوان حاکم اسلامی، متولی امور مسلمین قرار می‌دادند (نائینی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۳۴).

#### ۴. حاج آقا حسین بروجردی (ق ۱۳۸۰)

*آیت‌الله بروجردی* در دوره خویش، از مرجعیت عامه برخوردار بود. ایشان به وحدت مسلمانان و نزدیک شدن شیعه و سنی اهتمام ویژه‌ای داشت و بر آمیختگی دیانت و سیاست را وجهه همت خود قرار داد و اعتقاد داشت که دین اسلام منحصر در احکام عبادی نیست، بلکه از صدر اسلام، سیاست با دیانت پیوند وثیقی داشته و حکومت از شئون دیانت است. (بروجردی، ۱۳۶۲، ص ۷۴).

شایان ذکر است که در اندیشه *آیت‌الله بروجردی*، روایات آهنگ تأییدی دارند و دلیل عقلی نقش محوری در اثبات ولایت فقیه ایفا می‌کند. ایشان در این زمینه می‌نویسد: در مجموع، فقیه عادل در امور مهم، که محل ابتلای مردم است، از طرف ائمه اطهار منصوب است و اجمالاً اشکالی به آن وارد نیست؛ و در اثبات ولایت فقیه، نیازی به مقبوله عمرین حظه نیست و در نهایت، مقبوله از شواهد این مطلب است (همان، ص ۷۹).

#### دوره هشتم: عصر شکوفایی اجتهاد

در این دوره فقهی، جامع‌نگری در فقه با درخشش دو مکتب امام خمینی (ق ۱۴۰۹) و *آیت‌الله خوئی* (ق ۱۴۱۳) آغاز شد و تاکنون نیز ادامه دارد. در این تطور فقهی، برای نخستین بار، نظریه «ولایت فقیه» با گستردگی زیادی در رأس تأملات سیاسی فقها قرار گرفت. در مکتب امام خمینی، نظریه «ولایت مطلقه فقیه» مطرح گردید و همه اختیارات حکومتی معصوم بجز در مواردی مثل جهاد ابتدایی، برای فقیه ثابت شد. در مکتب *آیت‌الله خوئی*، هم دامنه امور حسبیه

بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد دانست (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳).

بدین سان، امام راحل با اشارات مدلل و مبرهن، ولایت فقیه را اساس نظم سیاسی عصر غیبت می‌داند.

*آیت‌الله مصباح*، از شاگردان امام خمینی<sup>ع</sup> ولایت فقیه را شالوده اصلی نظام سیاسی و مرکز ثقل حکومت دینی می‌داند. ایشان در کتاب *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، پشتوانه ولایت فقیه نسبت به امور مسلمانان را نصب و جعل از سوی امام معصوم<sup>ع</sup> می‌داند (مصباح، ۱۳۶۹، ص ۱۶۱). در این تحلیل، انتخاب ولی فقیه از سوی فقهاء، زمینه‌ای برای کشف رهبری می‌شود، نه اینکه به او مشروعیت بدهد. از این منظر، مشروعیت نظام اسلامی با امضای ولی فقیه بوده و اعتبار همه قوا، منوط به رضایت ولی فقیه است (همان).

بدین روی، *آیت‌الله مصباح* تحلیل‌های نوینی را وارد ادبیات فقه حکومت کرده، در چینه تازه‌ای به روی فقه پژوهان می‌گشاید. ایشان اصل مسلم «ولایت فقیه» را با استدلالات بدیع و معرفت فقهی ژرفا و غنای شایسته، وارد فضای جدیدی می‌کند.

یکی دیگر از نظریه پردازان مکتب امام خمینی<sup>ع</sup>، *آیت‌الله جوادی آملی* است. نظریات ایشان در باب ولایت فقیه، تأثیر تعیین کننده‌ای در بستر تکامل نظریه «ولایت مطلقه فقیه» داشته است. بنیاد فقهی ایشان درباره ولایت فقیه، بر اساس مشروعیت الهی (نظریه نصب) سامان یافته است. ایشان در کتاب *ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت*، به گونه‌شناسی ادله نقلی ولایت فقیه پرداخته و با الهام از روایات سلبی (سلب ولایت از سلاطین جور)، ولایت را بر فقیه اثبات کرده است. ایشان می‌نویسد:

آنچه که در مشهوره ابی‌خدیجه آمده است: «فانی قد جعلته قاضیا و ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر»... تقابل میان قاضی بودن و نرفتن به نزد سلطان جائر، نشان می‌دهد که فقیه جامع الشرائط، سلطان عادل است؛ چون اگر مردم از رفتن به نزد سلطان جائر نهی شوند و چیزی جایگزین آن نگردد، هرج و مرج می‌شود... (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۳).

*آیت‌الله جوادی* در تحلیل عقلی محض بر انتصابی بودن ولایت فقیه به قاعده «لطف» استدلال کرده، می‌نویسد:

هم آفرینش و ایجاد تکوینی فقیهان واجد شرایط در عصر غیبت به مقتضای حکمت الهی، بر مبنای حکیمان یا قاعده لطف متکلمان واجب است، متبها به نحو وجوب عن الله، نه وجوب علی الله؛ و هم

دستور و نصب تشریحی آنان (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۳).

قابل ذکر است که در بستر شکوفایی فقاها، فقهای دیگری نیز از جمله آیات عظام *فاضل لنکرانی*، *مشکینی*، *مکارم شیرازی* و دیگران نیز به بسط و توسعه نظریه «ولایت مطلقه فقیه» پرداخته‌اند.

## ۲. مکتب آیت‌الله خوئی (۱۴۱۳ق)

*آیت‌الله خوئی* از جمله فقیهانی است که در مسئله ولایت فقیه، تردیدی نداشت و تشکیل حکومت از سوی فقیه را جایز می‌دانست. بررسی نظرات فقهی ایشان در باب ولایت فقیه، اهمیت کلیدی دارد. ایشان در کتاب *التقیح؛ مبحث الاجتهاد والتقلید*، حدود ولایت فقیه را محدود به امور حسبیه و قضاوت دانسته، می‌نویسد: به‌طور کلی، هیچ اشکالی در ثبوت ولایت برای فقیه نیست؛ هم «دلیل نقلی» و هم «دلیل اجماع» این مطلب را تأیید می‌کند. قدر متیقن از این دو دلیل، ثبوت ولایت فقیه در محدوده قضاوت است (خوئی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۵۸). ولی ایشان در کتاب *مبئی تکملة الضماح*، دایره امور حسبیه را گسترده دانسته؛ به‌گونه‌ای که امور حکومتی را داخل در محدوده امور حسبیه کرده است. با تحقیق در این کتاب به دست می‌آید که ایشان با دوروش «عموم مصلحت» و «اطلاق دلیل» برپای نظام و اجرای احکام انتظامی را از تکالیف فقیه شمرده است. لیکن ایشان این وظایف محول شده به فقیه را یک «تکلیف» می‌داند نه یک «منصب» (خوئی، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۲۶).

*آیت‌الله خوئی* می‌نویسد: به دو دلیل، فقیه جامع الشرائط در عصر غیبت می‌تواند مجری احکام انتظامی اسلامی باشد: اولاً، اجرای احکام انتظامی اسلامی در جهت مصلحت عمومی تشریح گردیده و برای حفظ نظم است تا جلوی فساد گرفته شود و ظلم و ستم، تجاوز و تعدی، فحشا و فجور و هرگونه تبهکاری و سرکشی در جامعه ریشه کن شود، و این نمی‌تواند مخصوص یک برهه - عصر حضور و دو قرن و نیم نخست - بوده باشد؛ زیرا وجود مصلحت یادشده در هر زمانی، ایجاب می‌کند تا مشروعیت اجرای احکام ذی‌ربط همچنان ادامه داشته باشد و حضور معصوم، در این مصلحت، که در جهت تأمین سعادت و سلامت جامعه در نظر گرفته شده، مدخلیتی ندارد. ثانیاً، از نظر فنی و قواعد علم اصول، دلایل احکام انتظامی اسلام اطلاق دارد - اطلاق آزمانی و احوالی - و نمی‌توان آن را بی‌جهت، مقید به زمان یا حالت خاصی دانست، و همین اطلاق چنین اقتضا دارد که در امتداد زمان همواره ادامه داشته باشد و اجرا گردد. ولی اینکه مخاطب به این تکلیف

کیست، از دلایل یاد شده به دست نمی آید (همان).

آیت الله شیخ حوادی تبریزی از شاگردان میرزا آیت الله خوئی، در اثبات ولایت فقیه، راه استادش را پیموده و ولایت فقیه را با گستردگی در دلیل حسبه ثابت کرده، می نویسد: معتقد هستیم که فقیه در امور حسبیه، البته با دامنه وسیع، دارای ولایت است. امور حسبیه اموری هستند که شارع انجام آنها را مطالبه کرده، ولی با وجود این، شخص خاصی را برای انجام آن مشخص نکرده است. از جمله امور حسبیه و بلکه از مهم ترین آنها، اداره امور شهرها و ایجاد تجهیزات و آماده سازی برای دفاع از آنهاست. بنابراین، ولایت در این امور برای فقیه ثابت می شود (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۰).

### نتیجه گیری

آنچه گذشت عبارات صریح و روشن فقیهان معروف در همه ادوار فقاہت شیعه است که اصل «ولایت فقیه» را به عنوان نایب عام امام معصوم<sup>ع</sup> اتفافی و مسلم می داند. فقهای شیعه در ادوار گوناگون فقهی، اصل «ولایت فقیه» را در قالب «ارسال مسلمات» و «مشهورات فقهی» با دلایل نقلی و عقلی و با صبغه فلسفه سیاسی و گاهی هم با دلیل اجماع اثبات کردند و در نهایت، در دوره هشتم فقاہت، این اصل فقهی را شالوده اصلی نظام سیاسی و مرکز ثقل حکومت دینی قرار دادند.

اگر محقق و کاوشگر با حوصله ای به بررسی متون فقهی پردازد تعداد فقهایی که ولایت فقیه را از ضروریات فقه شیعه می دانند، به بیش از آنچه گزارش شده، می رساند. بررسی ولایت فقیه در ادوار هشت گانه اندیشه فقیهان شیعه نشان می دهد که مسئله «ولایت فقیه» مسئله ای مسلم و ریشه دار در تاریخ فقاہت شیعه است و انکار آن و یا مستحدث دانستن آن، نشان از بی اطلاعی یا غرض ورزی مستشکل دارد.

### منابع.....

- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، ۱۴۱۴ق، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، الاسلامی.
- ابن منظور، جمال الدین، بی تا، *لسان العرب*، تصحیح امین عبدالوهاب و محمد الصادق العیبری، بیروت، دارالارشاد التراث العربی.
- انصاری، مرتضی، ۱۴۱۵ق، *القضاء والشهادات*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- \_\_\_\_، ۱۴۲۴ق، *المکاسب*، تعلیقه احمد پایانی، قم، دارالحکمه.
- بحرانی، یوسف بن احمد، ۱۴۰۵ق، *الحدائق الناظرة فی أحكام العترة الطاهرة*، بیروت، دارالاضواء.
- بروجردی، سیدحسین، ۱۳۶۲، *البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- تبریزی، شیخ جواد، ۱۴۱۶ق، *صراط النجاة*، قم، المنتخب.
- \_\_\_\_، ۱۴۲۶ق، *تنقیح مبانی العروة*، قم، دارالصدیقة الشهیدة.
- جعفر پیشه، مصطفی، ۱۳۸۰، *مفاهیم اساسی نظریه ولایت فقیه*، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۸، *بیرامون وحی و رهبری*، قم، الزهراء.
- \_\_\_\_، ۱۳۸۹، *ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت*، قم، اِسرا.
- حلی، جعفر بن حسن، ۱۳۶۴، *المعتبر فی شرح المختصر*، قم، سیدالشهداء.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ق، *مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- \_\_\_\_، بی تا، *تذکرة الفقهاء*، قم، المکتب المرتضویه.
- حلی، محمد بن حسن، بی تا، *ایضاح الفوائد*، قم، اسماعیلیان.
- حلی، یحیی بن سعید، ۱۴۰۵ق، *الجامع للسرائع*، قم، سیدالشهداء.
- خراسانی، محمد کاظم، ۱۴۰۶ق، *حاشیه بر مکاسب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خوئی، سیدابو القاسم، ۱۳۵۴، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مطبعة الادب.
- \_\_\_\_، ۱۴۱۱ق، *التنقیح (مبحث الاجتهاد والتقليد)*، قم، چاپخانه نوظهور.
- رحمان ستایش، محمد کاظم، ۱۴۲۵ق، *رسائل فی ولایة الفقیه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۲۴ق، *موسوعه طبقات الفقهاء*، قم، مؤسسه امام صادق<sup>ع</sup>.
- سید مرتضی، علی بن حسین، ۱۴۰۵ق، *الرسائل الشریف المرتضی*، تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، دارالقرآن الکریم.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۹۰ق، *من لا یحضره الفقیه*، قم، امام مهدی (عج).
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۶۵، *مجمع البحرین*، تحقیق سیداحمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۰ق، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت، دارالکتب العربی.
- عاملی، زین الدین علی بن محمد (شهید ثانی)، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة المشقیة*، تحقیق محمد کلانتر، قم، مکتبه الداوری.
- عاملی، زین الدین علی بن محمد (شهید ثانی)، بی تا، *مسالك الأفهام*، قم، کتبی نجفی.
- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، ۱۴۱۲ق، *اللمعة المشقیة*، قم، دارالفکر.

- ، ۱۴۱۴ق، *غایة المراد فی شرح نکت الارشاد*، تحقیق رضا مختاری، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- عبدالرحمان، محمود، بی تا، *معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه*، بی جا، بی تا.
- عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۸۹، *دانشنامه فقیه سیاسی*، تهران، دانشگاه تهران.
- فاضل اصفهانی، محمدبن حسن، ۱۴۰۵ق، *کشف الثام*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۰۱ق، *مفاتیح الشرائع*، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه.
- فیومی، احمد، ۱۴۰۵ق، *المصباح المنیر*، قم، دارالهجره.
- کاشف الغطاء، جعفر، ۱۳۸۰، *کشف الغطاء*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- کرکی، علی بن حسین، ۱۴۰۹ق، *رسائل المحقق الکرکی*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۸۸ق، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۹، *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- ، ۱۳۹۰، *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- مظفر، محمدرضا، ۱۴۳۰ق، *اصول الفقه*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- مفید محملمین محمدبن نعمان، ۱۴۱۰ق، *المقننه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- مقدس اردبیلی، ملا احمد، ۱۴۱۴ق، *مجمع الفائده والبرهان*، قم، النشر الاسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۸ق، *حیله های شرعی و چاره جویی های صحیح*، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
- موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۶۱، *صحیفه نور*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ، ۱۳۶۳، *کتاب البیع*، قم، اسماعیلیان.
- ، ۱۳۷۶، *ولایت فقیه*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- مؤمن، محمد، ۱۴۲۸ق، *الولاية الالهية الاسلامية أو الحكومة الاسلامية*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- نائینی، محمدحسین، ۱۳۷۸، *تنسیه الامته و تنزیه الملة*، حاشیه سید محمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ، ۱۴۱۳ق، *المکاسب و البیع*، تقریرات شیخ محمدتقی آملی، قم، نشر اسلامی.
- نجفی، محمدحسن، ۱۹۸۱م، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- نراقی، ملا احمد، ۱۳۷۵، *عوائد الایام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- وحید بهبهانی، محمدباقر، ۱۴۱۵ق، *الفوائد الحائریه*، قم، مجمع فکر اسلامی.